

در انتظاران گویدو

مردمبیر

... هیچ یک سخن دیگری را نمی‌فهمید و آن هنگام بود که مردمان باغهای معلق بابل مسجدم از مجازات خویش آگاه شدند: سکوت!
و هر کدام به سویی گریختند و خدایان را به سرنامسر جهان پراکنده ساختند تا...

تا در این رستاخیز زمین سوخته هر دم روح نیناک اساطیری‌شان از هزارتوی جهان مدرن - این عجیب‌ترین و در عین حال ملموس‌ترین سرود تاریخی بشر را سر دهند: بازگشت به معصومیت! و در این معصومیت گردگانه حقیقتی هولناک پنهان است: بازگشت به آغوش حمایت پدر...-

و امروز پس از گذشت هزاران سال، باز، مردمان بابل مورد غضب قرار گرفته‌اند:
سنگی گزیدن در سبزه درختان تنومند باغهای بیلابلی و پارکهای سرسبز باغستان هر صبح مأموریت می‌یابد پس از هرس درختان کم سایه‌تر، گلهات را در گوش آنها زمزمه کنند تا معنایشان را نه آنگونه که هست، آنگونه که باید، به خاطرشان بسپارند. مردمان بابل در این ضعف آمیخته با آرایش وصف ناشدنی از طبیعت گسسته، از آبها و بادها و از فرایز عصیانگر در امتداد همچنان که از خرد خویش و هر شب در انتظار گویدو، به بیستر می‌روند...

